

# مجله موسیقی

سال اول

دی ماه ۱۳۱۸

شماره دهم



## ارزش احساسات در زندگانی هنرپیشگان

کسانی که ازدور متوجه زندگانی هنرپیشگان می شوند غالباً صفحه يك سرگذشت مبهم و فهم نشدنی و بسا مورد تنقید را در جلوی چشم خود می بینند. درین آنها بعضی از متفکرین که بطور مسلم و همیشگی بنا بر طرز تفکرات خود حقایقی را بیان می کنند ناچار باین قضاوت میرسند که هنرپیشگان دارای يك زندگانی مملو از احساسات کاملاً معنوی و جدا از زندگانی عموم مردم هستند. عبارت: « افرادی وجود دارند که سرشته با عواطف از مادر زائیده شده و نمی توانند که رنج نبرند» در تعبیر دقیق خود تصریحی از این قسم نظریه است.

این دسته از متفکرین شدت تأثرات و هوش را با احساساتی که بعد ها

در زندگانی پیش می آید اشتباه کرده ، پس از آن بقضایای خارجی که ممکن است در زندگانی هنر پیشگان اقلام مؤثر بوده باشد توجهی نداشته با مقررات فکری خود همه چیز را تطبیق میکنند . چنانکه **کانت** و پیروان دکترین مخصوص ادراکات روحی (۱) نظایر همین نظریه را با کم و بیش اختلاف در بنسای تصورات خود برای ما توضیح میدهند . معتقدین بادراکات روحی که پیروان دکترین نامبرده باشند همه چیز را از ادراکات خالص روح بوجود آورده اند و بنا بر عقیده آنها ناچاریم که ذوق و احساسات هنرپیشگان را از همان ممر جستجو کرده زندگانی روحانی تر از زندگانی راهبی و تصوفی را برای هنرپیشگان مورد دقت خود قرار داده باشیم .



**کانت** که با تقریر مراتب بالاتر از طبیعت به علم الانتقاد (۲) خود معنی دهد هنر را رابطه ظاهری و محسوس بین علم و اخلاق قرار داده است . این نظریه برای او که می بایست با مسیحیت در اساس تمام مباحث خود موافقت داشته باشد از تصور زیبائی در هنر ( که نقاشی و موسیقی نماینده کامل تر آن است ) و بیان صریح حقایق در آن ( که در ادبیات بآن میرسیم ) پیدا شده است .

بعقیده او هنر تقریباً آزادانه پیش نیست و در این صورت زندگانی هنرپیشگان را مملو از احساسات آزاد و بسیار محدود ( لکن چه **کانت** آن را بی انتها توانسته است تصور نکند ) می بایست در نظر بگیریم . قسمت قابل توجه در این مورد نسبت آزادی است که بنا بر صیغ اخلاقی خود فیلسوف اگر هنر پیشگان واقف بر آن بوده باشند میتوانند احساسات خود را تحت مراقبت در آورده و در موقع آنرا کاملاً خاموش کنند . مثلاً از چیزی که بنا بر تأثرات خود لذت میبرند آزادانه متنفر شده پس از آن احساسات آنها هم بالطبع خود را عوض کند . جز اینکه **کانت** بقضیه اخیر که مربوط به هنرپیشگان باشد وارد نمی شود .

موفق ترین این اشخاص که بمسائل دقیق تر برمی خورد در این موضوع **تن** است. **تن** که در زمینه تعینات فکری دیگران وارد نشده بلکه تصورات خود را از مشرب فلاسفه دیگر که بر خلاف **کانت** جلو رفته اند جدا کرده هنرپیشگان را با درجات فرعی مراتب (که چیزی از چیزی حاصل میشود) در فامیل هنر خودشان پیدا کرده است. با وجود این شرایط حاکمه که احساسات هنر پیشگان را بوجود میآورد بر حسب پرنسیپ او هم طوری تغییر می یابد که مانع از این نمی شود که **تن** بهتر از همکارهای خود موجود واقعی این صحنه را که هنرپیشگان بازیگران آن بشمار میروند بشناسد. او که بدون فلسفه هنر پدیده را یک بازیگر خشک و خالی معرفی میدارد نمیتواند اساس آنطور مبهم تشخیص داده شده را برای بنای احساسات هنرپیشگان تعیین نکند و مثل دیگران بزنگانی آنها نزدیک نشود.



بنابر این عقاید عمومی که عقاید فلاسفه است با اساس مطلق یا جاویدانی احساسات هنر پیشگان (که در دست رس نبوده و در واقع هنر پیشگان مختصری از آن مطول اند) نمی توان رسید و آنطور که باید و شاید ممکن نیست اظهار نظر کرد. در صورتی که اساس مسئله بر خلاف این است و بهیچ یک از این تعقیدات و تصورات محتاج نیست.

ما که در رنج و لذت قضیه وارد هستیم می بینیم که هنرپیشگان هم مثل دیگران قبل از همه چیز زندگانی معمولی خود را ادامه میدهند. معلوم است که زندگانی مزبور شامل احساسات عمومی بنا بر شکل عمومی خود هست. هنر پیشگان هم از هر صنف که بوده باشند نیازمندی مبرم نسبت بحوائج روزانه زندگانی خود دارند. بلکه تأثرات آنها نسبت بدیگران شدید تر و در مواردی بحد اعلا احساساتشان

رسیده و داستان عاشقانه زندگانی آنها بیشتر آنها را طرف توجه مردم قرار داده است . موسیقی در این مسئله که بیان احساسات باشد کمال صراحت را دارد . اما در ادبیات مردم شوق دارند اول شعر های عاشقانه شاعر را بخوانند ، یا چیزهایی که داستان رنج های او را واضح کند .

مقصود از این داستانها این نیست که آنها عشق خود را فقط موزیک ساخته یا به ساختمان شعری ریخته یا از آن پرده های نقاشی بوجود آورده باشند . مقصود تأثیر اساسی این جهات ظاهری و عادی در زندگانی آنها است . چنانکه مردم اغلب تصویری در موضوع عشق هنرپیشگان دارند . در غزلیات معروف **حافظ** وقتی که فال میگیرند معتقدین اول او را بمنظور عشقش قسم میدهند دیگران که کتابهای آنها بکار فال نمیخورد موضوع شهرت و داستانهای شیرین برای شنیدن شده اند . اعم از اینکه این حقیقی بوده و در زندگانی آنها وجود داشته است یا نه . این داستانها تعبیری گوارا یا نا گوار از زندگانیهای مختلف آنها است که نظایر آن در زندگانی های عمومی پیدا میشده جز اینکه نسبت آن به هنرپیشگان ارزش آن را مضاعف ساخته است .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

**سمفونی ناتمام شو برت که اخیراً در** صحنه های سینما بوجود آمد نمونه از این قبیل ابراز احساسات عمومی نسبت به هنرپیشگان است . هنرپیشگان میگردند که موضوع شیرین و دلچسبی را در زندگانی هنرپیشگان دیگر جسته موضوع آزمایش هنر خود قرار دهند زیرا که زندگانی هیچ هنرپیشه ای فقط مربوط بخود او نبوده وقتی که کاوش میکنند همان را در زندگانی خود کم و بیش می یابند . و حقیقه با این داستانها مردم مؤثر ترین موارد زندگانی را نسبت با احساساتشان تعریف کرده اند .

همانطور که دیگران را در نتیجه محرومیت های زندگانی خود دچار احساساتی میبینیم . هنرپیشگان هم که پری نیستند از قبیل آنها محسوب میشوند . در تاریخ زندگانی

آنها بچیزی عجیب و خارق العاده بر نمیخوریم که با زندگانی آنها مربوط نباشد ولیکن با حساساتی بنابر تأثرات شدید آنها میرسیم که آنها را دارای جلوه های فوق العاده ساخته است .  
بهمان اندازه که برای بعضی هنرپیشگان (مثلا در میان شعرا برای ورلن و **موسه** و درین شعرای خودمان برای **فردوسی** و **مسعود سعد**) بر هم خوردگی های زندگانی باعث بر تألمات و بر هم خوردگیهای فکری شده خلاف این وضعیت دیگران را در پیرامون هنر خود پیشرفت داده است . می دانیم که **موزار** موسیقی دان وقتی که هنر خود را بی خریدار یافته و عده را که در درجه هنر و احساسات باو نمی رسیده اند می بیند که بر او برتری یافته اند چه تأییراتی در او می بایست پیدا شده باشد . بعد در آن انزجار طولانی که همدوش با پریشانی بوده است چطور یک زن هنرمند در زندگانی او تأثیر بخشیده است . او تمام دلخوشی هایش در این موقع بواسطه وجود زنی **کنستانس** بود . علاقه مفراط که هنرپیشه جوان نسبت باو داشت تکیه گاه سودمند برای او واقع شده و احساسات او را مانع از پیچیدگی و غیر قابل استفاده واقع شدن میساخته است زیرا ممکن بود بطوری هنر پیشه جوان کوفته شود که در مقام بیان احساسات خود تنزل کند . بجای آنکه بتواند اقلا موضوع های دردناکی را بوجود بیاورد .  
این موضوع در تاریخ زندگانی اشخاص بی سابقه نیست . **روسو** در اعترافاتش مینویسد : « احساسی از برق تندتر روح مرا تصاحب کرد . ولی بجای اینکه مرا روشن ساخته باشد سوزانیده و متحیر ساخت . »

نیما ، یوشیج

